

پرویز همایون پور

رمان ، امانت دار گوهر

از میلان کوندرا که با ترجمه "داستان کلمنتیس" (ترجمه احمد میرعلائی) در ایران شهرت یافت، تاکنون کتاب "هنر رمان" و رمان "بار هستی" به ترجمه پرویز همایون پور منتشر شده است. سعی آدینه بر این بوده است که پس از انتشار هر یک از کتاب‌های یادشده شرح و تفسیری بر آنها بنویسد. با وجود این تردیدی وجود ندارد که پی بردن به بینش کوندرا و تشخیص و درک درست اندیشه‌های او به غایت دشوار است. از این رو مترجم ترجیح داده است خود نیز شرحی در این باره بنویسد و آن را برای چاپ و انتشار به آدینه بسپارد. امید آن که این نوشته کلیدی برای فهم نوشته‌های کوندرا باشد.

مقاله جامع علوم انسانی

شناختی وجود دارد. در آن یک، نیروهای متافیزیک بر هستی و اندیشه انسان چیره‌اند، درحالی‌که در این یک، فیلسوفان غرورمند، از اینکه "روح تاریخ جهانی را دریافته‌اند" به خود می‌بالند و هر آنچه را که وجود دارد محاسبه‌پذیر و شناخته‌شدنی می‌دانند. نگرش جدید "من اندیشنده" را بنیاد همه چیز می‌پندارد و خواهان زدودن هر آن چیزی است که بر محور عقل و علم نگردد.

عقل در جهان یک بعدی به صورت یگانه مفتاح هستی، یگانه وسیله و ابزار عمل درمی‌آید، در نتیجه، خود مبدل به اسطوره می‌شود. انسانی که در بند خردکشی و

در تفکر مبتنی بر نمادها و صور مثالی، عقل و اسطوره از یکدیگر جدا-شدنی نیستند: عقل به همان اندازه اسطوره‌گونه است که اسطوره عقل‌گونه. به دیگر سخن، این نحوه تفکر به هم جوهر بودن عقل و اسطوره، و از این رو، به مطلق بودن وحدت آن دو، باور دارد. شیوه نوین تفکر، عقل و اسطوره را از یکدیگر جدا می‌کند، اسطوره را به دور می‌افکند، و به مطلقیت عقل حکم می‌دهد. و بدین سان است که تاریخ عصر جدید آغاز می‌شود.

میان جهان کهن که در مداری بسته برگرد نمادها و صور مثالی می‌چرخد و جهانی که پا به قلمرو عینیت تاریخی می‌گذارد گسستگی

شناخت چگونگی تحول اندیشه بشری در دوره روشنگری و آگاهی از نقش اساسی خردکشی در عصر جدید، برای درک هرگونه جهان‌بینی معاصر ضروری است. پدیده ظهور علم را باید همچون محور تغییر و تحول بررسی کرد.

جهان با ظهور علم به یک بعدی شدن می‌گراید و نمادهای ذهنی به کنار گذاشته می‌شوند؛ انسان از قید و بند بسته‌های ذهنی و خاطره‌های ازلی رهایی می‌یابد و نیروی پیشرفت همه چیز را به حرکت درمی‌آورد. و این امری ناگزیر است زیرا تا جهان به صورت یک بعد درنیاید، پدیده علم آغاز رشد نمی‌نهد، و بدون رهایی از نمادها و بسته‌های ذهنی، روح و ذهن انتقادی شکل نمی‌گیرد.

ایدئولوژی‌های گوناگون گرفتار است نمی‌تواند دوگونی عقل و اسطوره را همچون دو مقوله هستی بپذیرد، از عقل جزئی کلیتی فراگیر می‌سازد، و با قطعیت تام و تمام، آن را در اشکال گوناگون روح جهانی، عینیت تاریخ مبارزه طبقاتی، نژاد و... به‌عنوان یگانه حقیقت و واقعیت تاریخ اعلام می‌کند. این مفاهیم نیز به‌نوبه خود جای خالی اسطوره کهن را در فکر و ذهن انسان معاصر بر می‌کنند و بدینسان، بشر همچنان در قلمرو میتولوژی محصور می‌ماند: میتولوژی عقل جایگزین میتولوژی صورمثالی می‌شود و یکپارچگی عقل و اسطوره دگرباره در قالبی جدید برپا می‌گردد.

هوسرل و هیدگر "بحران بشریت اروپایی" را نتیجه چنین جریانی می‌دانند، جریانی که در آن، چنانکه هوسرل می‌گوید، "جهان زندگی" از افق دید انسان بیرون رانده می‌شود، به عقیده هیدگر، انسان با دور شدن از خویشتن خویش در "فراوقشی هستی" فرو می‌رود. البته،

رابطه دیالکتیکی میان عقل و اسطوره را حفظ کند.

در زمان سروانتس، زمان با صدها حقایق نسبی متضاد روبه‌روست و دون‌کیشوت در جهانی گسترده و افقی بی‌نهایت باز، دوگونی پدیده‌های بشری را در ماجراهای خود تجربه می‌کند. قهرمان سروانتس از ماجرابی به ماجرابی دیگر می‌رود، از حقیقتی به حقیقتی دیگر بی می‌برد و قلمرو حرد و اندیشه را آزادانه درمی‌نوردد. در دوران بالزاک، قطار تاریخ به حرکت درآمده است و قهرمانان رمان "ریشه گرفتن انسان را در تاریخ آشکار می‌کنند": نهادهای اجتماعی به سرعت گسترش می‌یابند و به تدریج زندگی و افق آن را دگرگون می‌سازند. با فلوربه بیکرانگی روح جایگزین بیکرانگی جهان می‌شود و انسان در بیکرانگی روح خویش به رویا فرومی‌رود. "پندار بزرگ جانشین‌ناپذیری فرد" - در جهانی که از هر طرف محدود شده است - در رویاهای قهرمانان زمان شکوفا می‌شود. تولستوی در رمانهایش، تاثیر عامل

رشد باید و رمان‌نویس "در آزادی شیرین بی‌قید و بند" سیکالانه به قلله‌های آفرینندگی اندیشه صعود کند. رمان‌نویس موقعیتهای بدیع می‌آفریند، مقوله‌های هستی را تا به انتهای می‌کاود و در "عرصه امکانات بشری" می‌تازد.

از برکت فضای بازبرمان که در آن رابطه دیالکتیکی میان عقل و اسطوره محفوظ می‌ماند، رابطه قهرمان رمان با جهان، رابطه‌ای پیش‌ساخته در مدارای بسته نیست. هیچ اعتقاد، ایدئولوژی یا نگرشی خاص بر جهان رمان حاکم نیست: "ذات هنر رمان یا ناوهای ایدئولوژیک مغایر است". قهرمان رمان با یک سلسله ارزشهای ضمنی و انفرادی سروکار دارد و رابطه ابهام‌انگیزی که با عصر جدید میان انسان و جهان آغاز شده است، عرصه تفکر و عمل اوست. به عبارت دیگر، رمان حماسه دنیایی است که در آن قهرمان هم به بیهودگی سروسلوک و هم به خویش بی می‌برد، هم به دوگونی جهانی که این سروسلوک در آن

گمشده عصر جدید

به گفته میلان کوندرا، این "نگاه سخت‌گیرانه بر عصر جدید" را نباید "تنها به منزله محکوم کردن آن تلقی کرد"، در واقع دوره روشنگری و عصر جدید همچنین مرحله‌ای اساسی در شکوفایی اندیشه بشر و تحول جامعه انسانی به حساب می‌آید. آنچه "حقیقت جهان" را از چشم انسان دور می‌کند، تسلط مطلق علم کبشی بر جامعه بشری و تقلیل کلیت جهان به بعد عملی آن است. این سخن نه به معنای نادیده گرفتن اهمیت علوم در تکامل جامعه بلکه به معنای تأکیدی است بر ضرورت فراتر رفتن از نگرش صرفاً علم‌گرایانه.

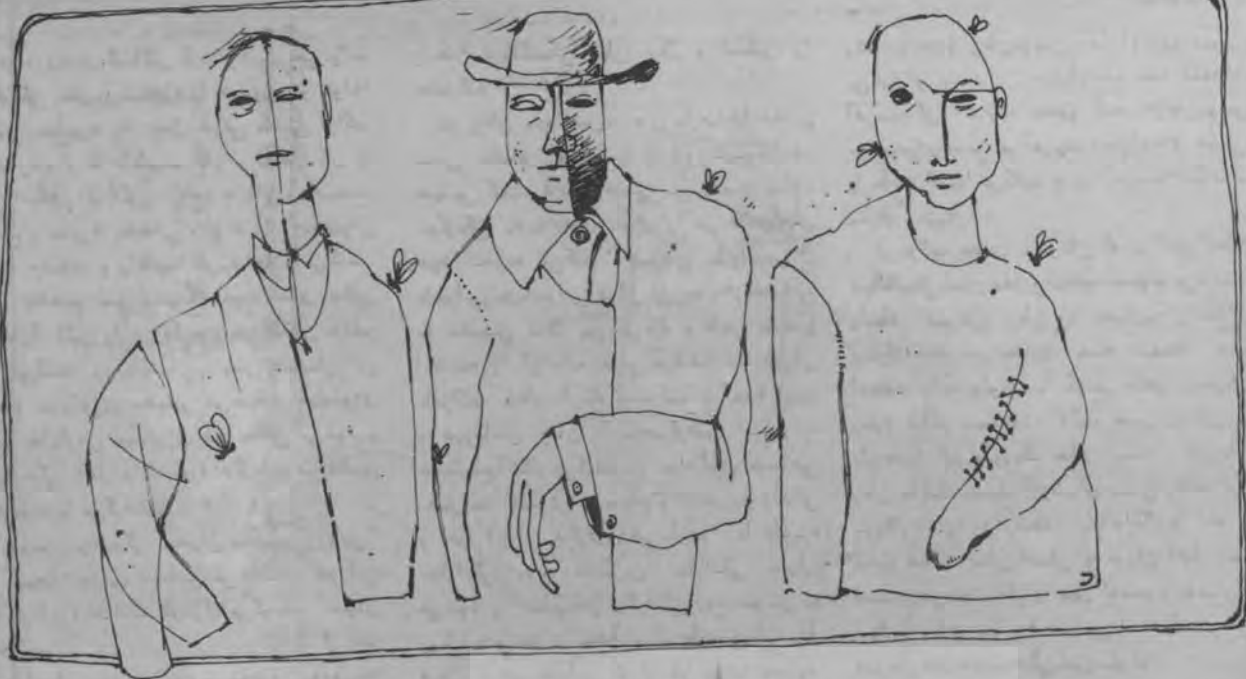
صورمثالی که در عرصه تاریخ منکوب می‌شوند، به درون انسان بازمی‌گردند و از اینجاست که رقم زدن سرنوشت آنها را رمان به عهده می‌گیرد. "درواقع، همه مضامین (تم‌های) اصلی درباره هستی انسان، که هیدگر در اثر خود به نام "وجود و زمان" تحلیل می‌کند و معتقد است که از فلسفه پیشین اروپایی کنار گذاشته شده‌اند، با چهار قرن زمان (چهار قرن تناسخ رمان در اروپا) آشکار، روشن و معلوم شده‌اند." ۱

بدین ترتیب تنها رمان است که می‌تواند، با کاوش ابعاد و امکانات گوناگون هستی،

غیرعقلی را در تصمیم‌ها و رفتارهای انسان نمایان می‌کند. رمان درصدد درک عمیق زمان است: لحظه قرارگذاشته با مارسل پروست، لحظه قرار زمان حال با جیمز جویس، با جنگ اول جهانی، آخرین دوران رویا و رویاروداری به پایان می‌رسد. در رمانهای کافکا، هاسک، موزیل و بروخ "تاریخ غیرشخصی، حکومت‌ناپذیر، حساب‌نشدنی و به فهم نیامدنی است و هیچکس را گریزی از آن نیست". در این رمانها تغییر و تحول مقوله‌های هستی و مفهوم آنها بررسی و باز نموده می‌شوند. اگر آزادی عمل برای انسان وجود نداشته باشد، ماجرا چه مفهومی می‌دهد؟ اگر کسی که مرتکب جنایت می‌شود، از جنایت خویش متأسف نباشد، مفهوم جنایت چیست؟ آیا "تنهایی" بار سنگین، اضطراب و تفرین است، یا به‌عکس، گرانبهارترین نعمتی است که اجتماع، با حضور مداوم خود، درحال نابود کردن آن است؟ "رمان، به‌نظر بروخ و کوندرا، باید در هر زمان امکان کشف "جزء ناشناخته‌ای از هستی" را میسر کند و این "سلسله اکتشافات" جهان زندگی را روشنایی بخشد. فضای تخیلی رمان بازتاب رویای انسان از جهانی است که جوهر فرهنگ عصر جدید در آن امکان

روی می‌دهد آگاه می‌شود، و هم بر نسبی بودن تمامی ارزشها وقوف می‌یابد. و با اینهمه، قهرمان به راه خود ادامه می‌دهد. پس دنیای رمان، برخلاف دنیای مبتنی بر ارزشها و باورهای ارزشی ساخته و تغییرناپذیر، دنیایی متشکل از عناصر ناهمگون است. در واقع رمان روزی تولد می‌یابد که یکپارچگی جهان درهم فرو ریزد و نسبت به‌جای مطلق نشیند. کوندرا می‌نویسد: "رمان بهشت تخیلی افراد است. رمان قلمروی است که در آن هیچکس مالک حقیقت نیست".

تحلیل آثار کوندرا از دیدگاه ایدئولوژیک اشتباه‌آمیزترین کار ممکن برای راه یافتن به اندیشه اوست. اگر او به رویدادهای سیاسی یا تاریخی توجه می‌کند، تنها از آن روست که این رویدادها موقعیت برهنا و افشاکننده‌ای از هستی انسان را درپیش رویش می‌نهند. این موقعیت نه‌تنها نقشی اساسی در سرنوشت قهرمان رمان (انسان معاصر) دارد، بلکه همچون موقعیت وجودی انسان باید فهمیده و تحلیل شود. مثلاً در "بار هستی" موقعیت تاریخی - سیاسی - پس - زمینه، یعنی دکوری که موقعیتهای انسانی در جلو آن می‌گذرد، نیست، بلکه خود فی‌نفسه موقعیتی بشری است - موقعیتی وجودی در مقیاس



وجودی قهرمانان رمان است، قهرمانانی که در قلمرو بیکران وجود برای شناخت پدیده‌های هستی تلاش می‌کنند و هرگز از حرکت باز نمی‌ایستند. سرنوشت قهرمانان کوندرا با "بی‌تجربگی" همیشگی بشر سرشته شده است، و از اینروست که توهمات و اشتباهات آنان دامنه‌ای بس گسترده و حیرت‌انگیز دارد. رمان کوندرا انسان را در برابر "انبوهی از حقایق نسبی متضاد" قرار می‌دهد و، بدینگونه، جایی برای پندار و توهم، و تفاخر و خودنمایی باقی نمی‌گذارد. رمان کوندرا آزمایشگاهی است که انسان در آن لخت و عریان تشریح می‌شود. رمان کوندرا ماهیت واقعی بشر و انگیزه‌های اصلی کارهای او را در سایه "پیشدلوریها، خوشخیالیها، ظاهرسازیها، ساده‌دللیها و... پنهان نمی‌سازد. در رمان کوندرا غولها موش می‌شوند، و خصلت فریبکارانه و اغفالگرانه ادعاهای پرطمطراق، و کلمات زیبا و اغواکننده بر ملا می‌گردد. انسانی که خود را گول می‌زند و در نهایت خوشخیالی واقعیت را بدانگونه که می‌خواهد می‌پندارد، در موقعیت مضحک و حقیر خویش غافلگیر می‌شود.

میرک، یکی از شخصیت‌های رمان "کتاب خنده و فراموشی" که با تمام نیرویش از خود دفاع می‌کند تا فراموش نشود (خودش و دوستانش و مبارزه سیاسی‌شان). در عین حال دست به هر ناممکنی می‌زند تا دیگری را (معمشوقه) سابقش را که باعث شرمساری اوست) از یادها بیرون کند! اما میرک درحالی‌که

سوق می‌دهند، درنظر کوندرا، تاریخ یک طرح است، یک نقش و تصویر تا تمام است و کسی در تاریخ، سنگینی بار "بازگشت ابدی" را تجربه نمی‌کند. این طرح در عین حال قلمرو امکانات بشری هم هست، امکاناتی که حد و مرزی ندارند و محدودیت نمی‌پذیرند. اگر در جهان واقعی امکان انتخاب وجود ندارد و انسان در گردباد تاریخ بسان پر کاهی گرفتار آمده است، قهرمانان رمان می‌کوشند تا خود را از این گردباد برهانند و با رهایی خود امکانات جدیدی را در برابر دیدگان ما به نمایش بگذارند. اگر قهرمانان کوندرا در تلاشهای خود به بن‌بست می‌رسند، به‌غلت آن است که در جامعه‌ای که از آزادی برخوردار نیست به‌سر می‌برند. چنین جامعه‌ای بسته است، مسجور است، بدون "امکان" است. ناکامی و شکست این قهرمانان در عین حال روشنگر نگاهی جدید به تاریخ است - تاریخی که باید در مسیری نو قرار گیرد، مسیری که باز، آزاد و قلمرو واقعیت یافتن امکانات گوناگون انسان باشد. ناکامی و شکست این قهرمانان، آغاز به صحنه آمدن قهرمانان دیگر است، قهرمانانی که مرحله‌هایی دیگر از تحول جامعه بشری را در پیش رو خواهند داشت و به‌نوبه خود شکست و پیروزی‌های جدید انسان را در تاریخ منعکس خواهند کرد. امکانات انسان، امکان شکست و امکان پیروزی اویند، در هر شکست نطفه پیروزی نهفته است و هر پیروزی در موقعیتی جدید آزموده می‌شود.

سراسر رمان کوندرا پرشی طولانی یا چند پرسش اساسی برای پی بردن به معمای

بزرگ "یا "بهار پراگ در" کتاب خنده و فراموشی" نه در بعد سیاسی - تاریخی - اجتماعی، بلکه همچون یکی از موقعیتهای وجودی بنیادی توصیف شده است. "کار کوندرا فلسفه نیست، تاریخ و سیاست هم نیست، او هنرمندی است که می‌کوشد تا در رمانهای خود، مضمونهای گوناگون هستی انسان را، با ذوق و سبک شاعرانه و با طنزی گزنده بررسی و تحلیل کند. درنظر کوندرا، رمان تنها در صورتی می‌تواند به درون تراژدی - کمدی هستی انسان راه یابد که از دیدگاه ایدئولوژیک به تاریخ و سیاست ننگرد. طنز ذاتی رمان، مضحک بودن موقعیتهای بشری را آشکار می‌کند و انسان را از ساده‌دلی خویش در نظریه‌های فلسفی - سیاسی، به خنده وامی‌دارد.

در رمانهای کوندرا تاریخ و نقش انسان در تاریخ به دور از هرگونه ایدئولوژی یا پیشداوری ترسیم می‌شود. "تاریخ به همان سبکی زندگی فرد است. بی‌اندازه سبک، به سبکی پر است، مانند گرد و غبار در هوا معلق است." کسانی که در درستی فکر و نگرش خود هیچگونه شک و تردید ندارند و این اعتقاد را نه علامت محدود بودن اندیشه خویش، که "نشانه فضیلت و برهیزگاری" تصور می‌کنند، تاریخ را "همچون نقش و تصویری تمام شده و کامل" می‌پندارند. در انواع نگرشهای توانلتر، تحول تاریخ و جامعه از قوانین خاص و تغییرناپذیر پیروی می‌کند؛ این قوانین بر هرگونه تغییر و تحولی حاکم‌اند و جامعه را ناگزیر به سوی مراحل که دریافتنی و پیش‌بینی‌پذیرند،

عمیقاً می‌خواهد زدن را از یادها بیرون براند، توانایی آن را ندارد که واقعیت را در نزد دیگران یا حتی در نزد خودش، اعتراف کند. موقعیت میرک به گونه‌ای بدیع این واقعیت را نشان می‌دهد که "انسان همواره تمایل دارد که زندگی‌نامه خاص خود را بازنویسد، گذشته را تغییر دهد و هم ردیای خودش و هم ردیای دیگران را محو کند." در رمان "بار هستی" قلمرو کتیش توتالیتزر چنان باز نموده می‌شود که خواننده با تمام وجود از "آرمان یکسانی مطلق در عالم هستی" احساس کراهت می‌کند و اهمیت بنیادی آزادی فردی و اجتماعی را درمی‌یابد. جهانی که در آن همه انسانها باید رفتار و کردار مشابه داشته باشند، یکسان بیندیشند و شادمانه با یکدیگر اظهار همبستگی کنند، به واقع جهان افراد بی‌شعور و بی‌احساس است. سابینا، یکی از قهرمانان رمان "بار هستی" تردید ندارد که در چنین جهانی "از شدت نفرت و کراهت در ظرف هشت روز" جان خواهد سپرد.

در اندیشه کوندرا، پندار و گمان واهی، همچون سدی عظیم، انسان را از شناختن خویش و شناختن جهان خویش بازمی‌دارد. در رمان "شوخی" چنین می‌خوانیم: "بیشتر افراد به سراسی مضاعف راغب‌اند: آنان به دوام خاطره (انسانها، چیزها، اعمال، ملتها) و امکان ترمیم (اعمال، اشتباهها، گناهان، خطاها) باور دارند. این هردو به یکسان اشتباه است. حقیقت درست در نقطه مقابل است: همه چیز فراموش خواهد شد. و هیچ چیز ترمیم نخواهد شد... هیچکس خطاهایی را که مرتکب شده است جبران نخواهد کرد، ولی همه خطاها فراموش خواهند شد." اگرچه تاریخ قلمرو امکانات بشری است، اما هیچ چیزی هم تضمین نمی‌شود، هیچ قولی هم به کسی داده نمی‌شود.

نقابی که از چهره انسان برگرفته می‌شود تنها برای افشا کردن انگیزه‌ها و نیت‌های پنهانی او نیست، برای نشان دادن حقارت و قساوت او هم نیست، بلکه اساساً برای وارد آوردن ضربه‌ای است که آزادی‌بخش باشد و انسان را از خواب سنگین فرون بیدار کند. اگر در رمان "شوخی"، لودویک اطمینان دارد که دوستان و همدرسانش می‌توانند "با آسودگی کامل به اعدام او رای دهند"، در رمان "والس خداحافظی"، زاکوب فکر می‌کند که: "والاثرین عظم روح در دوست داشتن انسانهاست، حتی اگر قاتل باشند." ضعف با طبیعت انسان عجین شده است و پیش از آنکه شرم‌آز باشد، ترحم‌انگیز است. در رمان "بار هستی" وقتی کلمه "ضعف"

تجزیه و تحلیل می‌شود، خواننده به خوبی احساس می‌کند که انسان چگونه مجذوب صفتی می‌شود که زمانی برایش حقارت‌بار و موجب سرافکندگی بوده است. ترزا دیگر به هیچوجه دو بحث را تحقیر نمی‌کند، "ما همواره در برابر نیرویی قوی‌تر، ضعیف هستیم". درک انسانها کاری بی‌سخت‌تر و ارزشمندتر از داوری درباره آنان است.

مضمونهای گوناگون هستی انسان در قالب کلمه‌های بنیادین رمان متجلی می‌شوند و ما را به ژرفای احساسات و عواطف قهرمانان آن فرو می‌برند. در رمان‌های کوندرا روح، جسم، همدردی، شعر، عشق و... همچون مقوله‌های هستی زیر ذره‌بین گذاشته می‌شوند. احساسات عاشقانه در این میان، از اهمیتی خاص برخوردارند. دریکسو تحلیل رمان‌نویس در جستجوی عشق پاک است، و در سوی دیگر، تفکر او واقعیت‌های زندگی بشری را نمایان می‌کند. در رمان "بار هستی"، توما هنگامی که به این فکر می‌افتد که ممکن بود ترزا کس دیگری را دوست بدارد، در حزن عمیق فرو می‌رود: "برای همه ما تصورناپذیر است که یگانه عشقمان چیزی سبک باشد، چیزی فاقد وزن باشد؛ می‌پنداریم که عشق ما آن چیزی است که ناگزیر باید باشد، که بدون آن زندگی ما از دست رفته است." درهمین رمان، علت ناکام شدن زوجهای بشری، قید و بندها و پرستشهایی انگاشته می‌شود که عشق را می‌آزمایند: "اگر ما شایستگی دوست داشتن را نداریم، شاید به‌خاطر آن است که خواهانیم تا دوستان بدارند، یعنی از دیگری عشق را توقع داریم، به‌حالی که بدون ادما و توقع به‌سوی آن دیگری روم و تنها خواستار حضورش باشیم." در جاههای که مردم از آزادی محرومند، عشق فرصتی برای تجربه کردن آزادی است. قهرمانان کوندرا تلاش می‌کنند تا در روابط عاشقانه، خویش، آزادی را تجربه کنند و بدینگونه برای زندگی خویش مفهومی بیابند. اما سیمای واقعی آنچه به‌صورت عشق متجلی می‌شود غالباً بی‌رنگ، مسخره و رقت‌بار است. قهرمانان رمان "والس خداحافظی" و رمان "عشقهای مضحک" این واقعیت را در ماجراهای خویش به نمایش می‌گذارند و بوج بودن پندارها و خوشحالیهای بشر را باز می‌نمایند. با اینهمه، و به‌رغم آنکه "بزرگترین عشق، سرانجام به مجموعه‌ای از خاطرات بی‌فروغ تقلیل می‌یابد"، قهرمانان کوندرا از جستجوی عشقی بزرگ خسته نمی‌شوند و همیشه با اشتیاق به روای آن فرو می‌روند.

دوگانگی تن و روان در رمان "بار هستی"

از خلال احساسات و رویاهای ترزا بازمی‌ناید و خواننده را مجذوب می‌کند. ترزا با آرمانخواهی ساده‌دلانه، خویش "ابطال همه" تضادها، ابطال دوگانگی تن و روان و حتی ابطال زمان را می‌خواهد. رویاهای او چنان حزن‌انگیز و دلخراشانند که خواننده مفهوم دردناک آشتی‌ناپذیری تن و روان را عمیقاً احساس می‌کند. رمان با کاویدن روح، برده از احساسات و تمایلات انسان برمی‌گردد و عمق سرگشتگی او و شکنندگی تن و روانش را نشان می‌دهد.

همه مقوله‌های هستی در رمان و تاریخ رمان که "تداوم اکتشافات" است، بررسی و تحلیل می‌شوند و امکانات و محدودیت‌های بشر، و نیرو و توان رمان را نشان می‌دهند. اگرچه تاریخ رمان در نظامهای توتالیتزر متوقف مانده است و ما شاهد "مرگ رمان"، "کشته شدن رمان (به‌دست ممنوعیتها، سانسور، سرکوب ایدئولوژیک)" در این جوامع بوده‌ایم و باز اگرچه رمان در کشورهای به‌اصطلاح آزاد نیز مقهور روح دوران ماست و در دست رسانه‌های همگانی رنگ باخته است، اما "لبخند نخوت‌آمیزی که خبر از مرگ رمان" در فرهنگ جهانی می‌دهد، به‌منظر کوندرا "جلف و سبک می‌آید". چشمه میراث سروانتس هنوز خشک نشده است و معلوم هم نیست که هرگز خشک شود زیرا تا زمانی که اندیشه اصیل بشری در گوشه‌ای از جهان تابناک است، رمان نیز به زندگی خود ادامه می‌دهد. آری، رمان هنوز زنده است و "قهرمانانه" در برابر "موج کتیش" پیکار می‌کند.

در زمانی که "کتیش" بر همه چیز سایه افکنده و انسان در "گرداب حقیقی تقلیل گرفتار آمده است"، رمان امانت‌دار گوهر گمشده عصر جدید است، گوهری که در خرد رمان نهفته است و در تاریخ رمان درخشان می‌شود. اگر رسانه‌های جمعی، فرهنگ اصیل انسانی را به کنار افکنده‌اند و همرنگ جماعت شدن و "باب روز بودن" را برجای تجدد نشانده‌اند، خرد رمان به اندیشه اصیل انسانی احترام می‌گذارد و آفرینش غنی فرهنگی را پاس می‌دارد. دوگونگی اساسی پدیده‌های هستی به‌گونه‌ای مسحور کننده در فضای باز و گسترده رمان متجلی می‌شود و اندیشه انسان را روشنائی می‌بخشد. بدین سان، "حقیقت ابدی رمان" از نسبت هر چیز و "دشواری دانستن" سخن می‌گوید و ما را به تفکر و تأمل درباره تاریخ و هستی انسان برمی‌انگیزد.

تهران - آبان ماه ۱۳۶۷